

تیر و تیغنگ دفع متمردان نتوانسند بی توقف و درنگ از مراکب پیاده شده و سپر ها بر رو گرفته مردانه وار بکوه بر رفتند و گروهی از مردودان که بجنگ پیش آمدند طعمه تیغ انتقام ساختند و برخی که دست از جنگ کشیده امان طلبیدند آنها را دستگیر نمودند چنانچه قریب سیصد تن از ان عاصیان که چندی از ملکان معتبر الوسات خود بودند اسیرگشتند چون درین ایام این حقایق و کیفیات بمسامع جاه و جلال رسید عاطفت شهنشاه بنده پرور قدردان شمشیر خان را بعزایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار از انجمله یکهزار سوار دو اسبه سه اسبه نواخت و از کومکیان او راجه دیبی سنگه بندیله بمنصب دو هزاری دو هزارسوار و گوپال سنگه بمنصب هزار و پانصدی یکهزار و پانصد سوار و جگرم کچواهه بمنصب هزار و پانصدی یکهزار سوار و راجه امرسنگه نروزی بمنصب هزاری شش صد و پنجاه سوار هر یک از اصل و اضافه و مجموع بعزایت ارسال خلعت مورد نوازش گشتند درین اوقات عابد خان بصوبه داری اجمیر تعین یافته بعزایت خلعت و یکترنجیر فیل و باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار مورد عاطفت شد و الله وردیخان فوجدار مراد آباد بصوبه داری اله آباد از تغیر بهادر خان معین گشته بعزایت خلعت و اسب و اصدار فرمان عالیشان مشعر باین معنی نوازش یافت و از تاپیغان او یکهزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شد که از اصل و اضافه منصبش چهار هزاری سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه باشد و صوبه داری گجرات از تغیر مهابتخان به بهادر خان مفروض گشته یرلیغ

گیتی مطاع بار صادر شد که بعد از رسیدن الله وردیخان بانه آباد از آنجا عازم گجرات گردیده بنظم مهام آن صوبه قیام نماید و نامدار خان بفوجداری سرکار مراد آباد منصوب گشته بعنایت خلعت و اسپ باساز طلا و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سرفراز شد و اعتقاد خان خلعت یافته برای دیدن مهین برادر خوبش امیر الامرا صوبه دار بنگاله مرخص شد و محمد فلیخان در سداک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای خلعت و اسپ باساز طلا و یکزنجیر نیل تارک مباحثات افراخت و معتقد خان که سابق فوجدار جونپور بود بفوجداری سلطان پور بلهری تعیین یافته باضافه هزار سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز گردید و چون راز کرن بهورتیه که در سداک کومکیان صوبه دکن انتظام داشت مصدر تقصیری شده بود مورد عتاب خسرو مالک رقاب گشته سرگردگی قوم او و ریاست وطن او بانوی سنگه پسرش عطا شد و عاطفت پادشاهانه او را بعطای خلعت و علم و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرمایه افتخار بخشید و چون محمد تقی خان بخشی و واقعه نویسن صوبه اردنگ آباد باجل طبیعی درگذشته بود فرمان شد که غیاث الدین خان ناظم مهام بندر سورت بصوبه مذکور شناخته بخدمت بخشگیری و وقایع نگاری آنجا قیام نماید و زین العابدین دیوان خاندیس بنظم مهومات بندر سورت تعیین یافته بخطاب خانی نامور شد و چون محمد امین خان که با جنود نصرت نشان چنانچه گزارش پذیرفته بدفع و استیصال افغانان یوسف زئی معین گشته بود

بولایت آن مردودان که شمشیرخان با لشکرهای کابل آنجا بود رسیده
 از مراتب ناخت و تاراج و تخریب مساکن و موطن عاصیان چندآنکه
 ممکن بود بفعل آورد درین هنگام باقتضای رای عالم آرای یرلیغ همایون
 باوصاف شد که برخی از کومکین خویش را ضمیمه کومکین سابق
 شمشیرخان ساخته و ادرا بدستور پیش در سرزمین اوهند گذاشته
 خود با تدمه جنود مسعود معارفت نماید و چون بدار السلطنت
 لاهور رسید توقف گزیده از تغیر ابراهیم خان بصوبه داری آنجا قیام
 نماید و سپاه همراه او بدرگاه آسمان جاه آیند - مجملی از کیفیت
 حال خان مذکور دران مهم آنکه درازدهم ربیع الاول از آب نوشهره
 بگذر نری گذشته بموضع لکی رسید و آنجا سه مقام کرده شمشیرخان را
 از اوهند نزد خود طلبیده که بعضی حقایق ازو تفتیش نموده در صلاح
 کارکنش نماید شمشیرخان خاطر از بندوبست سرزمین اوهند و
 مورچالهای لشکر ظفر پیوند جمع نموده بموجب طلب خان مذکور
 نزد او آمد و چون مملکان قوم اوتمان زنی را که اظهار اطاعت و فرمان
 برداری میکردند و بشمشیرخان ملتجی گشته بودند همراه آورده بود
 محمد امین خان باقتضای مصلحت آنها را خلعت داده رخصت نمود
 که باوطن خویش بازگشته بدستور پیش در آنجا مدمکن و از سطوت
 عساکر قاهره ایمن باشند و مراد قلی سلطان و جمعی از منصبداران
 و احدیان تپراننداز و برق انداز از همراهان شمشیرخان ضمیمه لشکر
 خویش ساخت و چون از فریق یوسف زنی قوم شیرپا که از شهر باز کرده
 تا کوه کره مار جا بجا سکونت دارند هنگام انتهاز فرصت دست
 جسارت بدزدی میکشوند و بنا بر اظهار آثار شقاوت و نکال سزاوار

تادیب و گوشمال بودند بصوابدید رای مصلحت پیرا بعد از سه روز اقامت در مواضع لکی بعزیمت تذبیده آن مفسدان بصوب شهباز کده روان شد و چون افغانان باجور نیز سر بفساد برداشته با قوم اکور زنی که بهاکوی بد نهاد باسداد آنها مستظهر بود متفق شده بودند نخست اغرخان را با قریب هشتصد سوار بدان صوب تعیین نمود و پس از آن گنجعلی خان را با دو هزار سوار بآن ناحیت معین ساخت که با اغرخان اتفاق نموده در تادیب بغی اندیشان آنچه صلاح دانند بکار برند و چون ما بین لنگرکوت و شهباز کده منزل گزید میرخان را با سید سلطان و سبهمون بندیده و اکرام خان و مراد قلی سلطان و کیسری سنگه و رکهنداظه سنگه و گروهی دیگر از منصبداران و برخی دیگر از تابدان خویش تعیین نمود که مواضع نواحی شهباز کده را بتازند خان مذکور و همراهانش هنگام صبح بقریه که در دست راست شهباز کده بود رسید آنرا با چند موضع دیگر که در اطراف آن بود تاختند و در فضای اندرون کوه کره مار در آمده و چند قریه دیگر را آتش در زده بخاک تیره برابر ساختند و قریب شش هزار از مواشی عاصیان نابکار بدست مبارزان نصرت شعار در آمد و میرخان با سپاه ظفر پناه مظفر و غانم بمعسکز فیروزی پیوست و محمد امین خان با افواج منصور از آنجا بطی مرحله بموضع حجاز که بر دره کوه سواد واقع است رسیده با اشاره او عساکر گردون مآثر بتادیب مفسدان آن مرز و بوم و تخریب بیوت و مساکن آنها پرداختند و غبار دمار از روزگار سکنه آن سرزمین برانگیخته مواشی بسیار بدست آوردند و چون خان مذکور از تاخت آن حدود

و تقبیه عامیان مردود پنداخت بیست و هفتم ربیع الثانی با عساکر
فیروز مند باو همد رسیده بر حقایق و کیفیات آن سرزمین آگاهی
حاصل نمود و بموجب یرلیغ معالی که درین وقت باو رسید شمشیر
خان را با لشکر سابق که همراه او بود و قریب دو هزار کس دیگر
از همراگان خویش بدستور پیش آنجا گذاشته ششم جمادی الاوی
با جنرل مسعود از آن حدود مراجعت نمود درین ایام کیرت سنگه
و اد راجه جب سنگه که همراه پدر خویش بود بتقابل سده سنیه
دولت اندوز گشته بعطای خلعت مشمول مکرمت شد و کشن سنگه
و اد راجه رایسنگه از وطن رسیده احراز ملازمت اشرف نمود و بعطای
خلعت سرمایه افتخار اندرخت - و از سوانح دارالملک کابل بعرض
همایون رسید که عربخان تهبانه دارباجور باجل طبیعی درگذشت

جشن وزن فرخنده شمسی

درین فرخنده ایام میمنت فرجام که از فیض تابش آفتاب
معدلت شهنشاه حق پزوه زاویند امید جهانیان روشن و برشحات سحاب
احسان گیتی خدیوگردون شکوه مرصه جهان رشک ساحمت گلشن بود
جشن وزن شمسی خورشید اوج خلافت و کشور ستانی هنگامه آرای
نشاط و شانمانی و مجلس افروز ششرت و کامرانی گردید و بیست و
پنجم جمادی الاوی بیستم ابدان قریب دو پاس روز در انجمن خاص
غسلخانه که برای این جشن همایون بتذین خسروانی آرایش یافته
بود وزن مسعود بتذین معهود بفعل آمد درین جشن خجسته اختر اوج
عظمت و نامداری گوهر درج حشمت و بختیاری پادشاهزاده ارجمند

سعادت پیوند محمد اعظم بعطای خلعت خاص و سپر با ساز مرصع و یکنه پیر فیل مورد عاطفت کشتند و جعفر خان بعفایت خلعت خاص عز اختصاص یافت و مکرم خان صفوی مخاطب بمیرزا مکرم خان گشته رایت افتخار باوچ بلند فامی افراخت و فدائی خان بفرودازی گورک پور از تغیر سیدات خان معین گشته بهرحمت خلعت و اسب با ساز طلا و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب چهارهزاری چهار هزار سوار سر بلند شد و بعد انداز خان از تغیر فدائی خان بخدمت داروغگی و توپخانه خلعت سرافرازی پوشید و کیرت سنگه بعزایت نقاره و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و نصرت خان تهبانه دارغزین باضافه پانصدی پانصد دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از انجمله هفتصد سوار دو اسبه سه اسبه مباحی شدند و روح الله خان از تغیر بعد انداز خان اختر بیگی شده بعزایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و ششصد سوار مشمول انظار تربیت گردید و کامگار خان بخدمت میربخشیدگیری احدیان از تغیر روح الله خان معین گشته بعزایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سید سوار سرافرازی یافت [و از اصل و اضافه رکبهات سه سنگه بهورتیه بمنصب هزار و پانصدی نه صد سوار و فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدی شش صد و پنجاه سوار و ملتفت خان از کوسکیان دکن بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و صالح خان بمنصب

هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و متوسلین بندیده بمنصب
 هزاری و هزار سوار و مغولخان بمنصب هزاری هفت صد سوار
 و یک تاز خان و سید یادگار حسین هر یک بمنصب هزاری چهار
 صد سوار مفتخر گردیدند [و راجه اندر من دهند هیره از کومکین صوبه
 بنگاله باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد
 سوار و کونداجی دکنی عم محمد قلی خان که کیفیت احوان و
 حقیقت نیک سرانجامی اوسبق ذکر یافت چون درین هنگام
 بموافقت خان مذکور توفیق ادراک شرف اسلام یافته بود بعنایت
 خلعت واسپ با ساز طلا و شمشیر با ساز میدا کاروانعام دو هزار
 روپیه و بمنصب هزاری هشت سوار سرمایه مباحات و کامرانی
 اندوخت و کشن سنگه ولد راجه رامسنگه که تاز از وطن بسده سفید
 رسیده بود بمنصب هزاری پانصد سوار سرافراز گشته بکنور کشن
 هنگه مخاطب شد] و عهد الرحمن بن نذر محمد خان بانعام پنج
 هزار روپیه و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بانعام چهار
 هزار روپیه و باقی محمد برادر خرد او بانعام سه هزار روپیه و خوشحال
 بیگ کاشغری بمرحمت شمشیر با ساز میدا کار] و محمد منصور برادر
 عبد الله خان والی کاشغر بمطاب ناصر خانی و عنایت جیفه مرصع
 و یک زنجیر ذیل و انعام پنجاه هزار روپیه و ناصر خان ولد امیر الامرا
 بمطاب ظفر خانی مطرح انوار عاظفت گشتند [و سید محمد قنوجی
 بانعام چهار هزار روپیه و حکیم موسی بانعام هزار روپیه و نعمت خان

و محمد وارث و جمعی کثیر هریک با انعام یکهزار روپیه کامیاب
 عنایت پادشاهانه گردیدند و سه هزار روپیه بزمرد نغمه سنجان
 و سرود سرایان عطا شد و آن جشن خسروانه تا سه روز جهانیان را
 سرمایه نشاط و پیرایه انبساط بود بدست و ششم ربیع الثانی رستم بی
 ایلچی عبد العزیز خان بمرحمت خلعت فاخر و شمشیر هر دو با ساز
 مرصع و اسب با ساز طلا و یک زنجیر فیل و انعام سی و چهار هزار
 روپیه و همراهانش با انعام شانزده هزار روپیه و خوشحال بیگ ایلچی
 سبحان قالی خان بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و شمشیر و سپر
 هر دو با ساز طلا و سپر هر دو با ساز مرصع و یک زنجیر فیل و انعام
 سی و چهار هزار روپیه و یار محمد پسرش بمرحمت خلعت و خنجر
 و انعام یکصد اشرافی پنجاه مہری و رفیقانش با انعام چهار هزار روپیه
 مشمول مراحم پادشاهانه گشته رخصت انصراف یافتند از اول تا
 آخر پسفیر بخارا و رفقای او فریب در لک روپیه و با ایلچی بلخ
 و تبعه او یک لک و پنجاه هزار روپیه عطا شد و ایشم بی فرستاده
 والی اورکنج بعنایت خلعت و انعام شش هزار روپیه نوازش
 یافته مرخص گردید و از روی عاطفت یک قبضه خنجر مرصع گران
 بها مصحوب او برای والی مذکور ارسال یافت و بدست هزار
 روپیه بار حواله رفت که از امتعه هندوستان خرید نموده جهت موسی الیه
 ببرد و از خزانه احسان پادشاهانه برای خواجه موسی و خواجه
 زاهد که از خواجهای جویداری اند هر کدام پنج هزار روپیه مصحوب
 کسان آنها مرسل گشت - از مواعظ این ایام آنکه از نوشته وقایع نگاران
 صوبه دل پذیر کشمیر و عرض داشت مراد خان زمیندار تبت معروض بارگاه

خلافت گردید که خان والا دودمان عبدالله خان والی کلشغر که یولبرس
 خان پسرش برو مستولی شده بود با اهل و عیال و معدودی از ملازمان
 خویش غارت زده بی سامان بقصد توسل و انجا بدین دولت
 فیض قرین که ملجای سلاطین و مرجع خواتین است روی عزیمت
 از ولایت خویش بدان صوب فهاده و خواجه اسحاق که چنانچه در
 مقام خود گزارش یافته از جناب سلطنت و جهانبانی یرسم سندات
 بدان صوب دستوری یافته بود درین حالت بدو ملاقا شده خان مذکور
 را در رمائی ازان در طه مهمل و معاون گشته است و عنقریب بکشمیر
 بهشت نظیر خواهد رسید حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی
 ملکاتش مصدر اعطاب الهی و مفیع الطاف نامتناهی است باستماع
 این خبر از کمال رأیت و قدرانی پرتو تفقد و مهربانی بحال آخان
 سعادت نشان افکنده خواجه صادق بدخشی و سیف الله را بجهت
 تقدیم مراسم مهمانداری آن سلاله خوانین تعیین نمودند و یک
 قبضه خاجر مرصع گران بها و جیغه مرصع و یکصد و نه سراسپ
 از عربی و عراقی و ترکی چندی از آنها با ساز مرصع و طلا و دوزنجیر
 فیل و برخی از ظروف طلا و نقره و قدری معتدبه از ملبوسات
 و رغائب اثواب و خیمه و خرگاه و زغایم فروش و سایر اسباب
 تجمل مصحوب آنها ارسال داشته حکم فرمودند که فرستادهها
 بکشمیر شتافته آنجا بان والا دودمان ملاقا شوند و حکم شد که
 تا رسیدن خان مسطور به پیشگاه حضور لامع النور بلوازم مهمانداری
 قیام نمایند و یرلیغ گیتی مطاع بمبارز خان صوبه دار کشمیر صادر شد
 که چون بدان خطه دلدن یرسد از سرکار اشرف واطی سامان جمیع

ضروریات و ما یحتاج آن خان رفیع قدر نموده و مبلغ پنجاه هزار روپیه از خزانة آن صوبه داده هرگاه روانة درگاه سلاطین پناه گردد خود همراه گشته خان مشار الیه را بیدرگاه خلافت رساند و بمحمد امین خان صوبه دار لاهور فرمان شد که چون بآن مرکز سلطنت وارد گردد لوازم اعزاز و اکرام و مراسم نیکو داشت و احترام بعمل آورده و وظائف ضیافت بروجه لائق تقدیم نماید و پنجاه هزار روپیه از سرکار خاصة شریفه و مبلغی کرانمند و برخی امتعه از جانب خود بدهد و همچنین بجمع حکام و فوجداران که بر سر راه بودند حکم شد که جا بجا مراتب مهمانداری بظهور رسانند و از حدود متعلقه خویش بآئین شایسته بگذرانند و در هشتم شوال سال یازدهم از جلوس همایون بظاهر دار الخلافه رسیده در یکی از بساطین نزعت آئین اغرابان فرود آمد و در آنجا باشاره والا لوازم ضیافت چنانچه شایسته جلالت قدر و شان این دولت کرامت نشان باشد بتقدیم رسید و خانة رستم خان مرحوم که سرمنزلی عالی دلفشین است بر کنار دریای جون و از سرکار خاصة شریفه فرش و دیگر لوازم آن مهیا گشته رونق و صفای تازه یافته بود بجهت نزول آنخان والا مکان معین شد و قرار یافت که یازدهم ماه مذکور داخل دار الخلافه گشته بادراک ملاقات فائز البرکات خدیو جهان که هروران گیتی و سرافرازان کیهان را هوای تمنای آن در سر است کامیاب گردد در آن روز بموجب حکم والا زبده امرای عظام جعفر خان که مدار مهم این دولت گیتی اعتصام است باسدخان بخشی دوم تا بیرون شهر پذیره گشته بااحترام تمام آنخان والا مقام را بیدرگاه

اقبال آوردند و چون داخل قلعه مبارک شد با امر اعلی رکن السلطنت
 جعفر خان اورا از راه باغ حیات بخش بمسجد همايون غسلخانه
 که عبادتگاه خاص پادشاه حق پرست است و ملاقات خان موسی
 الیه را آنجا مقور شده بود آورد و حضرت شاهنشاهی ساعتی
 قبل از نماز ظهر خرامش اقبال بآن بقعه قدسیه فرموده خان
 مذکور را از احراز لقای میمنت قرین فیض اندوز و مسرت آگین
 ساختند و بسخندان تفقد آمیز عطوفت پیرا عاطفتهای پادشاهانه
 بجای آوردند و چون وقت نماز در رسید بآنین معهود نماز ظهر بجماعت
 ادا نموده بعد فراغ از نماز آن خان رفیع منزلت را بمنزل رخصت
 فرمودند و پیشکاران پیشگاه سلطنت را فرمان شد که هر روز از انواع اطعمه
 و اشریه بنوعی که سزاوار این دولت سپهر بسطت باشد از سرکار خاصه
 شریفه سامان نموده بآنین شایسته میفرستاده باشند و همواره
 شهنشاه مکرمت پرور مهربان آن سلاله خواندین را بملاطفت گوناگون
 یان و شاد میفرمودند و خاطر غمدیدد رنج کشیده اش را باظهار آثار
 قدر شناسی و فتوت پروری مسرور ساخته انواع دل جوئی و کرم خوئی
 بظهور میرسانیدند و نوبتی دیگر عاطفت خسروانه خان مذکور را در باغ
 حیات بخش از فیض حضور قدسی سرور کلمیاب ساخت باجمله
 آن حشمت پناه مدت هشت ماه قرین خرمی و شادکامی و مشمول
 اعزاز و احترام در دار الخلافه شاه جهان آباد بسر برده از کلفت و
 محنت سفر بر آسود و بمیامن اعطاف بیدگران خدیو زمان غبار مکاره
 و نوائب روزگار که باقتضای گردش چرخ دوار او را روی نموده
 بود از صفحه خاطر زدود و چون عزیمت طواف حرمین شریفین

واک هما الله قدرا و جلاله پیش نهاد همت ساخته در آن اراده فرخنده
 رسوخ داشت پس از انقضای مدت مذکور با حراز آن مقصد امنی
 مرخص گشت و هنگام رخصت حضرت شاهنشاهی آن شوکت مرتبت
 را دگر باره بانجمن حضور طلب داشته انواع تلافیات و مهربانیها
 بجا آوردند و با اشاره والا کارپردازان پیشگاه سلطنت سامان و
 لوازم و مایحتاج آن سفر میمنت اثر بر وجه لایق نمودند و پربلیغ
 کرامت نشان بصوبه داران و حکام و فوجداران از دار الخلافه
 شاه جهان آباد تا بقدر سورت صادر شد که آن رفیع قدر را از
 حدود متعلقه خود بآئین شایسته بگذرانند و مهمانداران بدستور
 هنگام آمدن معین شدند و از اول تا آخر مبلغ ده لک روپیه از
 خزانه پادشاهانه باو عائد گردید غرة رجب بعرض اشرف رسید که
 خان دوران صوبه دار اودیسه باجل طبیعی رخت هستی بر بست
 سیزدهم دانشمند خان از تغیر محمد امین خان که چنانچه گزارش
 یافته بود بعد فراغ از مهم یوسف زئی بصوبه داری دار السلطنه لاهور
 تعیین یافته بود بخدمت جلیل القدر میر بخشیدگری سر بلند گشته
 بعطای خلعت خاص و قلمدان مرصع نوازش یافت - و درین ایام عاطفت
 خسروانه پادشاه زانهای عالیقدر و التبار و امرای نام دار را بعطای خلعت
 زمستانی قامت امتیاز برافراخت ارسال خان و بغوجداری سلطانپور
 بلهری معین گشته بعزایت خلعت و اسب از اصل و اضافه بمنصب
 هزاری هشت صد سوار دو اسبه سه اسبه مرافراز شد و خواجه پهل

بقلمه داری گوالیار از تغیر معتمد خان منصوب گردیده بعنایت خلعت و اسب و خنجر و خطاب خدمتگار خانی مباحی شد و خدمتگار خان بخدمتگذار خان مخاطب گشت نوزدهم ابراهیم خان که از صوبه داری دار السلطنه لاهور معزول شده بود باحرار از ملازمت افسیر خاصیت چهره سعادت بر افروخت و میر خان و هادیخان که در سلک کومکدان محمد امین خان بودند بتقبیل سده سندیه فائز گردیدند و عنایت خسروانده میر خان را بعطای خلعت نواخت و عبدالنبی خان فوجدار متهدرا از آنجا رسیده دولت زمین بوس دریافت درین اوقات چون از سوانح بنگاله بعرض همایون رسید که آشامیل مردود دگر باره از راه نا عاقبت اندیشی قدم جرأت و جسارت از حد خویش پیش نهاده با لشکری انبوه و فواره عظیم بر سر کواهدی که سرحد ولایت بنگاله است آمده اند و بغایر عدم وصول مدد بسید فیروز خان تهبانده دار آنجا آن دو سیرتان بر قلعه کواهدی استیلا یافته خان مذکور با اکثر همراهان بمردی و مردانگی نقد جان در راه عبودیت در باخته است رای عالم آرای چنان اقتضا نمود که یکی از عمدهای آستان سلطنت با لشکری از پیشگاه حضور بدفع فتنه آن عاصیان مقهور و بی دینان از خدا دور معین گردد و برخی از عساکر کومکعی آنصوبه نیز بهمراهان خویش ملحق ساخته بتادیب و تنبیه آن گروه خدلان پزوه پردازد بنا بر آن راجه رامسنگه بعنایت این مهم معین گردید و بیست و یکم ماه مذکور بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و جمدهر با علاقه مروراید مورد نوازش گشته مرخص شد و نصیر ایخان دکیسری سنگه بهورتیه و رکهناته سنگه میرتیه و پیرم دیو

سیسودی و جمعی دیگر از عمدها و منضبداران و هزار و پانصد
 احدی و پانصد برق انداز باو تعیین یافتند *

خاتمه

سپاس و نیایش ایزد بی همتا را که بدستداری بخت بلذت
 و پیشکاری طالع ارجمند ده ساله سوانح ایام سلطنت و کام رانی
 و اعوام خلافت و جهان ستانی گیتی خدیو مهر افسر سپهر سرپر
 شهنشاہ عالم گیر بطرزی بدیع و اسلوبی منیع که پذیرای طبائع دشوار
 پسندان کار آگاه سخندان و دقائق شناسان رموز الفاظ و معانی
 تواند بود بی شائبه مبالغه و اطرا نگاشته کنگ نکته منج معنی
 پیرا گردید و ازان وقائع دولت آثار الواح صحائف روزگار و اوراق
 دفاتر لیل و نهار زینت جاوید پذیرفته بهیمن نشر مناقب و مآثر
 و فکر معالی و مفاخر آن اورنگ نشین کشور باطن و ظاهر نام این
 گدنام برجریده ایام ثبت افتاد * لمولفه * نظم *

صد شکر که این شگرف نامه * پیراسته شد بکام خامه
 دیدار چو چشمت و جلال است * فهرست دفاتر کمال است
 دستور سلوک شهر یاران * آویزه گوش روز گاران
 هر نکته او هزار دفتر * هر نقطه دور هزار گوهر
 منگر تو که ساده است گفتار * این شاهد ساده هست پرکار
 کردم بشگرف کاری دلک * بس گوهر بی بها درین سلك
 صد رخنه بدل فکندم از فکر * تا شانه زدم بزلف این بکر
 طبعم تا نقش این رقم بست * بس نقش بدیع از قلم بست

بسیار رسید خواب و آرام * کین نامه گرفت حسن الحجام
 اکنون خامه حقائق نگار برخی از شرائف اطوار و کرائم اخلاق آن
 خدیو انفس و آفاق که جداگانه طراز نگارش یافته در ذیل این صحیفه
 اقبال ثبت نموده شاهد کلام را بدان زیور اختتام می بخشد *

گذارش برخی از کرائم عادات و شرائف صفات این خدیو کامل الذات

چون اینک جهان آفرین آن پایه افزای اورنگ دولت و دین را
 مورد انظار فضل و کرم و مطرح انوار تربیت و نوازش خویش
 ساخته در خلافت و سروری برتبه اکملیت و برتری از فرمان روایان
 گیتی یگانه و ممتاز خواسته لاجرم ذات کرامت سماتش را بحلیه
 ملکات فاضله و اخلاق کامله انسانی پذیرای سعادت جاودانی
 بخشیده تا بشرائف اوصاف و خصائل و جلائل مناقب و فضائل
 نسخه انسان کامل باشد و بوفور حق شناسی و دین پروری و فرط
 نصفت شعاری و معدلت گستری مقتدای خواقین دین دار
 و پیشوای سلاطین عادل چنانچه صورت این معنی بر مرآت خاطر
 دیده و ران هوشند و آگاه دان حقیقت پیوند از تتبع مراتب شمائل
 و عادات و تصفح مدارج تابدات و سعادات آن حضرت جلوه ظهور
 دارد و راقم این صحیفه متأثر اقبال بگذارش برخی از ان چهره آرای
 شاهد مقال گشته بدان تقریب برای خسروان جهان و سرفرازان
 کیهان جریده اخلاق می پردازد که آن گروه والا شکوه را دستور العمل
 دولت و بخنداری و قانون الادب حشمت و کامکاری باشد - آن پادشاه

خدا آگاه باقتضای سعادت فطری و نیک بختی ازلی بکمال
رسوخ در مراتب دین صمدین و نهایت ثبات و استقامت بر جاده
شرح مطهر حضرت خاتم المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی
آله و اصحابه اجمعین چنانچه آثار آن بر روی روزگار آشکار است
متصف و موسوم اند - و از مذاهب اربعه معتبره اسلامی بمذهب
حنیف امام ائمه حضرت امام اعظم قدس الله سره الاکرم که از فروغ
مشکوٰه هدایتش حریم کعبه دین و ایمان روشن و انوار برکات
مجتهداتش بر اقطار ارض و ارجای جهان پرتو افکن امت عاملند
و جمیع عقائد و اعمال آن برگزیده ذوالجلال بر طبق اصول محکمه
و فروع متقنه طائفه حقه حنفیه است - تقوی و صلاح و زهد و توریع
آن حضرت بمرتبه ایست که متقیان روزگار و ورع کیشان پرهیزگار
از تابع مراتب احوال سعادت منوال حلقه ارادت در گوش و غاشیه
پیروی بردوش دارند - آن مورد تاییدات آسمانی با وجود جمعیت
اسباب حشمت و کامرانی هم از ربیعان من شباب و عنفوان ایام
جوانی که موسم نو بهار عشرت و شادمانی و هنگام غلبه و استیلا
هواجس نفسانیدست از جمیع مناهی و ملامهی و مسکرات و محرّمات
متحرز و نفوراند و از رسائی نشاء توفیق هیچگاه مانند هواپرستان و
غفلت پیشگان لب بشرب و حیق نیالوده بوی مسکرات و سفیرات بمشام
پرهیزگاری آن حضرت نرسیده - و از کمال عفت نفس قدمی
سرشت هرگز طبع مبارک جز با شرائف حلائل و زوجات مکرمات
مقارنت و مضاجعت نجسته و از مبادی غلوائی شباب تا این هنگام
میدنت آغاز خجسته فرجام که من کرامت قرین منزل خمسین را

کامیاب بمذات برکات و الواف معانات ساخته میل به نسوان محرمه
 در خاطر اشرف اطهر که جلوه گاه دوشیزگان حجله غیب و آئینه
 خانه شواهد اسرار الهی است نقش نه بسته - با آنکه بزم آرایان
 عشرت و هنگامه پیرایان نشاط از مطربان خوش آواز و سازندهای
 دلفراز و نواسنجان نادر ترانه و سرود سرایان سرآمد یگانه از هر
 صنف و گروه در پایه سریر گردون شکوه مجتمع اند از کمال تقدس
 و تشریح و حق پرستی باستماع سرود و ساز توجه نمی نمایند - و جز
 هنگام جشن و سور و اوقات طرب و سرور که با اقتضای آئین شهنشاهی
 و رعایت آداب جهان پذهبی ارتکاب صحبت ساز و نوا ضرور است
 هنگامه رود و سرود در بزم مقدس انعقاد نمی یابد لموافق * شعر *

نکرده بهر رضای خدای عز و جل

نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل

آن خدیو قدسی شیم بلباسهای نامشروع و زینتهای محرم اگرچه شان
 سلطنت و شکوه دولت را منافی نیست تلبس و تزیین نمی فرمایند و
 پیوسته لباس مبارک از اثواب فاخره متشرعانه است - و زواهر جواهری
 که از پوشش آن حضرت زیب و فرمی یابد آنچه محتاج نگین
 خانه است بجای طلا بر سنگ یشب تعبیه یافته نامشروع و صیاح
 باشد - از کمال پاکیزگی طیف و طهارت جدلت همیشه با وضو میداشند -
 و با صلوات مفروضه جمیع سنن و نوافل بی شایده مال و تکامل ادا
 نموده تاخیر نماز از وقت مستحب روا نمیدارند - و روزه ماه مبارک
 رمضان سفرا و حضرا بر غایت داشته - در سایر ایام متبرکه نیز بقوت
 تابید ازلی و نیروی توفیق آسمانی صائم می باشند - و در ماه

مبارک صیام ادای سنت تراویح ضمیمه رواتب عبادات آن بادشاه
حق پرست امت - و سر تا سر آن ماه فرخنده ادای طاعت و عبادات
و افاضه خیر و مبرات و قیام بصوالح اعمال و التزام شرائف احوال
و کام بخشی و فیض رسانعی خلائق و تحصیل خشنودی و رضای
خالق اوقات فائض البرکات منصرف ساخته در عشره اخیره به سنت
سذیه نبوی در مسجد قدسی اساس غسلخانه معتکف میشوند و
درین ایام بتمام همت و همگی نهمت روی توجه بجناب کبریا آورده
در آن خلوت قدس شب و روز بمسجود عبودیت ناصیده افروز و بحسن
خشوع و خضوع از درگاه صمدیت فیض اندوزاند - و در جمعات تشریف
حضور بمسجد جامع می برند و اقامت نماز جمعه هیچگاه از روی
احتیاط بی وقوع مازمی قوی ازان حضرت فوت نمیشود و هرگاه موکب
جاه و جلال در دار الخاقه شاه جهان آباد و یا شهری دیگر اقامت
داشته باشد چون عزم توجه بشکارگاههای نواحی شهر می نمایند اول
هفته نریضت اقبال و رسوده روز پنجشنبه لوای مراجعت به شهر
می افرازند تا فتور در ادای نماز جمعه نشود و گاهی که شکار دو
هفته یا بیشتر پیش نهان خاطر والا گردد در یکی از جوامع قصبات
بزرگ که نزدیک باوردی معلی باشد نماز جمعه می کنند - و در
عیدین خواه سفر و خواه حضر بمصلی پرتو حضور گسترده با گانه
مسلمین نماز عید بجماعت می گزارند - و در ایامی متبرکه باحیای
شب که طریقه زنده دلان خدا طلب است پرداخته از انوار فیض
الهی چراغ افروز بخت و سعادت اند - با آنکه بصحبت مشایخ کرام
و اعظم دین و سالکان مسلک حق و یقین از مواهب قلبی و فتوحات

باطنی چندان سرمایه گرفته اند که بارشاد و هدایت مستعدان آن احوال و مستحقان آن نوال را زکوة فصاب کمال می توانند داد از غایت حق طلبی و خدا جوئی پیوسته خاطر عاظر آن قبله مقبلان جویای صحبت فقرا و عرفا و صاحبان است و در هر کس نشانی از مقصود اصلی و مطلوب حقیقی می یابند سلسله جنبان طلب اند - تقدس و تألّه و روحانیت و تیره آن خدیو قدسی خصال دران پایه است که خاطر ملکوت ناظر باستیفای لذات جسمانی و مشتهیات نفسانی با آنکه حلال و مباح باشد نیز راغب نیست و پیوسته پریاضات بدنی از تقلیل غذا و التزام سهر و کثرت صوم و مواظبت عبادات شافه در تصفیه روح و تلطیف حر و تنزیه باطن میکوشند و همواره عبادت و پرستش کردگار جهان و ذکر و یاد خالق زمین و آسمان پیش نهاد همت حق پزوه داشته به تحصیل کمالات حقیقی و افخار نعم روحانی اسباب دولت جاودانی فراهم می آورند و غرض از سلطنت و سروری اعلای اعلام دین پوزری و مقصود از خلافت و برتری تشیید ارکان شریعت گستری دانسته در ترویج قواعد دین مبین و تنفیذ احکام ملت متین و محور رسوم ضلالت و جهالت و رفع آثار بدع و اهو و منع ظهور مناهی و ملامی روح مقدس حضرت رسالت پناهی را صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه از خود خشنود می سازند چنانچه بمیامن مساعی مشکوره آن حضرت دین حنیف و ملت بیضا را درین کشور فیض پیرا قوت و استیلائی دست داده که در زمان هیچ یکی از فرمان دهان باداد و دین تحیر از عهد سعادت مهد خلفای راشدین مهدیدین رضوان الله

علیهم اجمعین مثل آن صورت وقوع نیامده - از برکات مسلمانی آن حضرت در معابد شرک و منامک ضلال گرد بی رونقی بر چهره بدان نشستند و زنا تعلق بست پرستان از کیش و آئین کفری گسسته یوما فیوما آثار کفر و جهالت در کاهش و انوار اسلام و ایمان در افزایش است چه در مستقر اورنگ سلطنت و چه در اطراف و اکناف این مملکت - پھر بسطت پدوسته جمعی از کفار ضلالت شعار شرف اسلام در سنی یابند و در پایت شیر گردون شکوه هر کس از آن گروه بدلالت سعادت اراده مسلمانی میکنند ناظران مهام شرعیه او را بعثت بارگاه خلافت حاضر آورده باشاره معلی تلقین کلمه طیبه مینمایند و حضرت شاهنشاهی بجهت تالیف قلوب مایراهل شوایت آن فریق را بخلمت و انعام نقود و دیگر عطایا و مواهب بر وفق درجات احوال آنها می نوازند و برخی را که از قوم خود امتیازی دارند بی واسطه بزبان حق ترجمان که مفتاح خزائن صدق و ایمان است تلقین شهادتین نموده بدین الاقران سربلند می سازند المولفه

* شعر *

بعهد خسرو دین پرور سلیمان قدر

گسسته است سلیمانی از میان زنا

توان بره ضلالت کشید از آن سدی

ز بس که شد بست هنگین شکسته از کفار

احکام شریعت غرا و همت بیضا بحمایت دین پروری آن حضرت

چنان کامیاب نغانه و جریان است که اگر بدعوی بی نوائی

و تظلم کمترین گدائی از حکمه قضا رقم احضار بنام یکی از اعیان

و امرا صادر شود امتثال مثال را مجال تاخیر و امهال ندارد
و خواه و نا خواه حکم شرع شریف و فتوی ملت مزین را گردن
اطاعت می گذارد لمولفه * شعر *

گیاه خشک کند دعوی از طراوت خویش
بآفتاب ز دار القضا زد اعلام
قصاص اگر طلبد شمع کشته را آتش
حدیث باد بود خیر باد با ایام

و همچنین که قبل ازین درین دفاتر دولت متأثر سابق ذکر یافته
در پایه سریر سلطنت و سایر بلاد و اقطار ممالک محروسه
محتسبان نافذ حکم بجهت منع منکرات و رفع محرمات مقرر
ساخته اند تا خلایق را بقهر و زهر ازان باز داشته رهنمون طریق
صلاح و سداد و مانع ارتکاب فجور و فساد باشند چنانچه در هیچ
جا احدی از رعیت و سپاهی بلکه بندهای عمده بادشاهی
را جرأت بر اظهار و اعلان مناهیه و ملامتی نمانده و ترویج امر
حتساب درین مملکت گردون فسحت بدین غایت از خصائص
احکام این بادشاه دین پناه است و در سوائف ایام چندان
رواجی نداشته و جز نامی ازان نبوده لمولفه * شعر *

دولتش تا حامی اعلام شد • دین همی بالذ بخویش از عز و شان
احتساب شرع را از حکم او • دره بر دوش است چرخ از کهکشان
صفت عدل و نصفت آن خدیو کامل عادل را دفتری جداگانه
باید تا به نیروی تکاپوی کلک نکته سنج معنی طراز در روزگاری
دراز یکی از هزار و افدکی از بسپارش بمذمت اظهار تواند آمد در

زمان فرمان روائی و خلافت آن حضرت ظلمی اگر رفته برگزشتگان
 و پیشینیان است که ادراک این عهد سعادت مهتد نموده از ظل
 حراست و فیض عدالت بادشاهانه محروم بوده اند مولفه * شعر *
 بدوران عدالتش که پاینده باد * متمدید کس ندارد بینه
 بآهن رسد گرز عدالتش خبر * بپای درخت آب گردد تبر
 کند سیل اگر خانه را خراب * شود زهره ابر از بیم آب
 ز دریا بکشتی رسد گرزبان * گهر گیرد از بحر هم سنگ آن
 با آنکه خلاصه اوقات فرخنده ساعات صرف داد دهی خلاق
 و پژوهش حال رعایا و زیر دستان نموده هر روز بی تخلف دیوان
 عدالت میکنند و میر عدل و دارغه عدالت تعیین نموده اند که
 متظلمان و داد خواهان را بدیشگاه عدالت حاضر آورده مطالب و
 مقاصد آنها را بعرض والا میرسانند از غایت اعتنا و اهتمام بشان
 این امر جلیل یکی از معتمدان بارگاه خلافت را معین ساخته اند
 که اگر متصدیان عدالت در عرض مدعی و انجاس مطلب بعضی
 منهوفان بنابر اغراض نفسانی قاخیر و تعویق و مداهنه و مسامحه
 ورزند و آن مستغینان بدو رجوع نموده عرائض مشتمل بر حقیقت حال
 خویش بار دهند تا آنها را بنظر انور رسانند و در خلوات قدس آن
 تظلم نامهها بمطالعه اشرف میرسد و جواب مطالب آن فریق بخط
 مبارک بر حاشیه آنها طراز نگارش می یابد - و از شرائف تاییداتی
 که آن دست پورده لطف خاص اینزدی بدان کرامت اختصاص
 یافته آنست که عقل و حکمت و عدل و رأیت و ضبط و هیامت
 و خدا پرستی و شریعت پروری را چنان با هم ترکیب و استخراج

داده اند که در نظم و نسق مملکتی بدین وسعت و حفظ و حراست
 دولتی باین عظمت جز حدود و سیاسات شرعیه که متکفلان امور
 ریاست کبری و متحملان بار ناموس خلافت عظمی را اجرای آن
 فاگیر است بکار نمیدرند و هرگز باقتضای قوت غضبیه و هوای
 نفس و شهوات طبع بتخریب بذای حیات فردی از افراد نوع
 انسان که بدائع صنائع و شرائف و دائع آفریدگار جهانند حکم
 نمی فرمایند - و هیچ یک از پادشاهزادهای کامگار و الا ثبار و امرا
 و نوئینان رفیع مقدار که بنظم مهام صوبه و ولایتی ازین کشور وسیع
 قیام دارند از بیم بازبوس قهر و عتاب پادشاهانه بقتل احدی
 جرأت نمی توانند کرد - جمعی که مصدر تقصیرات و مستحق
 عقوبات شده باشند از عرایض حکام و صوبه داران و نوشته و قانع
 نگاران حقیقت حال شان بمصامع حقائق مجامع می رسد و چون
 از درگاه معلی بر وفق شریعت غرا حکم سیاست آنها صادر میشود
 بیامام میرسند و در پیشگاه معدلت خسروانه رضیع و شریف و ادانی و
 اقامی را مواخذة و باز پرس. یکسانست و در اجرای حدود شرعیه
 امرا و اعیان و فقرا و بی نوایان از هم متمیز نیستند - هرگاه یکی از
 عمدهای بارگاه خلافت در مراتب خدمت و مراسم عبودیت مصدر
 زلتی شود که بحکم توره سلطنت و پادشاهی و آئین فرماندهی و
 و جهانزبانی تادیب و گوشمال او لازم و متحتم باشد بعزل از خدمت
 و سلب رتبه عزت و اعتبار و برطرف کردن منصب و جاگیر یا کم
 کردن منصب در خور جریمه و تقصیر تنبیه و تادیب می باید و
 پس از چندی اگر جرمش قابل عفو باشد مورد فضل و بخشایش

و مشهور کرم و فوازش می شود و همچنین سایر بندهای آستان
والا که جرم و خطائی از آنها سرزند بدین عنوان متنبه و متذکر
میگردند و این معنی در حقیقت عین تربیت و بنده پروریست
که سرمایه اصلاح احوال و پیرویه تهنیب اخلاق و اطوار بندهای
ناهنجار میگردد - و صفت عفو و جرم بخشی و خطا پوشی و عذر
نیوشی آن مظهر لطف و احسان و رحمت آفریدگار بخدیست
که در ایام فترت و زمان اختلال ملک دولت که آن حضرت برهدومی
تایید آسمانی بذایر موجبات و اسبابی که در اول این کتاب مستطاب
گزارش پذیرفته رأیت عزیزمت از دکن برافراخته متوجه مستقر الخلافه
گشتند و عساکر نصرت مآل را با اعادی بدسگال محاربات عظیم
روی داد و آدینشهایی سترگ اتفاق افتاد و عاقبت الامر بپاوری
نصر و امداد اینک متعال و اقتضای حکمت و مشیت قادر ذوالجلال
سریر سلطنت و اقبال و اورنگ عظمت و استقلال بفر جلاوس همایون
زیب و زینت یافت جمعی که از بیدولتی و کوتاه اندیشی رخ از
سعادت ارادت و هوا خواهی آن برگزیده الهی تافته غبار مخالفت
بفرق روزگار خود بیختند و در معارک و حرب که آن حضرت با اعادی
صف آرا بودند تیغ جسارت پررویی مبارزان جنود دولت کشیده چون
ارزم و حیا برخاک سفاقت ریختند و گروهی که در برخی مواقع
هیجا از نفاق و دو رویی روی بخت از عسکر ظفر اثر بر تافتند و
براه عصیان منشی و خلاف اندیشی شتافتند و مجموع سزایان
منوف عتاب و بی توجهی بل مستحق عقوبات عظیمه شده بودند
از کمال فضل و کرم جبلی بموجب این معنی که • مصرع •

در عفو لغوی است که در انتقام نیست

جرائم و زلات همه بخشیدند و هیچ یک را باظهار سوء کردار
خجالت نداده پرده اغماض بر تقصیرات شان کشیدند - حیا و شرم
و مردمی و آرزم آنحضرت بغایتی است که هرگز کلمه رکبک و
حرفی مستهجن بر زبان گهر بیدان جریان نیامده و هیچگاه سخنی
که موجب شرمندگی و انفعال و باعث هتک عزت و تقبیح حال
کسی باشد بر وی او نفرموده اند

لموالفه * شعر *

حیاتی عالم با ار است و این عجب نبود

که چشم عالمیان است و چشم جایی حیاست

از غایت بزرگ نهادی و والا نژادی و نهایت پایه شناسی و
قدرتانی با فرقه سادات عظام و طایفه مشایخ کرام و زمره علمای
اعلام مراسم توقیر و تبجیل و لوازم اعزاز و احترام باقصی الغایه
رعایت فرموده پاس عزت این گروه را اساس بارگاه سروری و
سرفرازی میدانند و در ایوان عدل و داد چنان کشاده پیشانی
می نشینند و نرم خوئی و مهربانی با مظلومان و داد خواهان بکار
میبرند که آنها را در عرض مطلب و مدعی هیبت محفل سپهر
مشاکل بند و هشت بر زبان نگذاشته بی شایده خوف و بیم مقاصد
و مدعیات خود بشرح و بسط تمام و بمبالغه و اطناب در کلام
معروض میدارند و ازان بهیچ وجه آثار سلالت در ناصیه حال
اشرف ظاهر نمیشود و باین طیب خلق و کشاده پیشانی لطف
دور باش شان و شکوه و مهابت عظمت و جلال آن قهرمان کشور
اقبال که زهره گداز اکسره ایام است و ترک بهرام را از نهیب آن لرزه